

اقتصاد سیاسی رهایی زنان

ما رگارت بنستون*

ترجمه از آ. یونسی

بر اساس این شرایط است که روبرو بنای خاصی که می شناسیم ، ساخته شده است . همانطور که این عبارت جالب از مندل ، به شکلی به چنین تعریفی اشاره می کند :

" کالا... محصولی است که بوجود آمده تا در بازار مبادله شود ، در مقابل محصولی که بوجود آمده تا مستقیماً مصرف شود . هر کالایی می باید هر دو ارزش را ، یعنی ارزش مصرف و ارزش مبادله را داشته باشد .

" می باید ارزش مصرف داشته باشد و الا کسی آن را نمی خرد... کالایی که ارزش مصرف برای کسی ندارد ، قابل فروش هم نخواهد بود ، و تولیدی بی فایده تلقی خواهد شد که دقیقاً از آنجا که ارزش مصرف ندارد ، دارای ارزش مبادله نیست .

" از طرف دیگر ، هر محصولی که ارزش مصرف دارد الزماً دارای ارزش مبادله نیست . فقط ، تا اندازه ای ارزش مبادله دارد که جا معده ای که این محصول در آن تولید شده ، خود بر پایه مبادله قرار داشته باشد ، جا معده ای که در آن مبادله عملی تعمیم یافته باشد ...

" در جا معده سرمایه داری ، تولید کالایی و تولید ارزش های مبادله ، به بیشترین پیشرفت خود رسیده است . این اولین جا معده در تاریخ بشری است که قسمت اعظم تولید ، تولید کالایی است . اینکه تمام تولید سرمایه داری کالایی است ، صحت ندارد . هنوز دو دسته از تولیدات بصورت ارزش مصرف ساده باقی مانده اند !

" اولین گروه شامل تمام محصولات است که کشاورزان برای مصرف خود تولید می کنند ، هر چیزی که مستقیماً در مزرعه ای که در آن تولید شده ، مصرف می شود ...

" گروه دوم تولیداتی که در جا معده سرمایه داری کالا نیستند و بصورت ارزش مصرف ساده باقی مانده اند ، شامل تمام تولیدات خانگی می شود . علیرغم این واقعیت که بخش قابل ملاحظه ای از کار انسان صرف این نوع تولید خانگی می شود ، هنوز بصورت تولید ارزش های مصرفی باقی مانده و به تولید کالایی تبدیل نشده است . هر وقت آشی درست می شود و یا دکمه ای دوخته می شود ، تولیدی صورت گرفته است ، اما این تولیدی برای بازار نیست .

" ظهور تولید کالایی و تنظیم و تعمیم بعدی آن ، بطور بنیادی شکل کار انسان و نحوه سازماندهی جا معده را تغییر داده است . " (۵)

" موقعیت زنان ، مانند هر چیز دیگری در جا معده پیچیده ، ما زمینه اقتصاد را در "النور مارکس

" مساله زن " معمولاً در تحلیل ساخت طبقاتی جا معده نادیده گرفته می شود . دلیلش هم این است که از یک طرف طبقات طبقه کلی بواسطه رابطه ای که با وسائل تولید دارند ، تعریف می شوند ، از طرف دیگر ، گفته می شود که زنان هیچ رابطه ویژه ای با وسائل تولید ندارند . بنظر می رسد این مقوله از همه طبقات عبور می کند ؛ صحبت از زن طبقه کارگر ، زن طبقه متوسط و غیره می شود . موقعیت زنان بطور واضحی فرودست تر از مردان است (۱) . اما تحلیل این وضع معمولاً وارد مسائلی مثل اجتماعی کردن (اطفال) ، روانشناسی ، روابط شخصی و یا نقش ازدواج بعنوان یک نهاد اجتماعی می شود (۲) . آیا عوامل اصلی اینها هستند ؟

در این بحث که ریشه های موقعیت ثانویه زنان در واقع اقتصاد است ، می توان نشان داد که زنان بمثابه یک گروه واقعاً رابطه معینی با وسائل تولید دارند که با رابطه مردان متفاوت است . عوامل روانشناختی و مشخص بدنیال این رابطه خاص با تولید است که مطرح می شوند ، و تغییر در آخری شرطی ضروری است (اما نه کافی) برای تغییر اولی (۳) . اگر این رابطه خاص زنان با تولید مورد پذیرش قرار گیرد ، تحلیل موقعیت زنان طبعاً در تحلیل طبقاتی جا معده ای دارد .

نقطه شروع برای بحث طبقات در جا معده سرمایه داری تما یز بین آنها بی است که صاحب وسائل تولید هستند و آنها بی که نیروی کار خود را در ازای دستمزد می فروشند . همانطور که مندل می گوید :

" شرایط پرولتاریا ، بطور خلاصه عبارت است از عدم امکان دستیابی به وسائل تولید و بواسطه آن معیشت که در جا معده ای که تولید کالایی تعمیم یافته است ، پرولتاریا را محبوس کرده به فروش نیروی کار می کند . در مقابل این نیروی کار ، او مزدی را دریافت می کند که قادر می سازد تا وسائل مصرف ضروری برای ارضای نیازهای خود را تهیه کند .

" این ، تعریف ساختاری مزد بگیر ، یعنی پرولتاریا است . از این تعریف الزماً رابطه معینی نسبت به کارش ، محصولات کارش و موقعیت کلی او در جا معده منتج می شود که می توان آن را در یک کلمه خلاصه کرد : از خود بیگانگی . اما از این تعریف ساختاری نمی توان به نتایجی الزامی در مورد سطح مصرف و ... حدود نیازهایش و یا درجه ای که او می تواند این نیازها را ارضاء کند ، رسید . " (۴)

ما تعریف ساختاری مشابهی از زنان نداریم . چیزی که نخست به آن نیازمند بررسی کامل عوارض موقعیت ثانویه زن نیست ، بلکه توضیح آن شرایط مادی است که در جا معده سرمایه داری (و سایر جوامع) گروه زن را تعریف می کند .

* مقاله ما رگارت بنستون نخست در نشریه Monthly Review سپتامبر ۱۹۶۹ منتشر شد و یکی از اولین بحث های مارکسیستی درباره مفهوم کار خانگی زنان و تا شیر آن بر موقعیت فرودست آنان در جا معده است . ترجمه حاضر بر اساس چاپ مجدد آن در مجموعه زیر آمده شده است :

- The Politics of Housework, Ellen Malos Ed. Allison & Busby, London 1980.

شاید خود مندل دقت نکرده باشد که این پاراگراف آخر چقدر صحیح است. ظهور تولید کالایی واقعاً شکل کار مردان را تغییر داده است. همانطور که اشاره می‌کند، اکثر کارخانگی درجا معسر مایه‌داری (و همینطور در جوامع سویا - لیستی موجود) در مرحله قبل از بازار باقی مانده است. این کاری است که برای زنان در نظر گرفته شده، و ایستادن واقعی است که می‌توانیم اساس تعریف زنان را در آن ببینیم.

از نظر صرفا کمی، کار خانگی که شامل مراقبت از کودکان نیز می‌شود، بخش عظیمی از تولید ضروری اجتماعی را تشکیل می‌دهد و با اینحال، درجا معهای که بر اساس تولید کالایی است، معمولاً بعنوان "کار حقیقی" در نظر گرفته نمی‌شود، زیرا که خارج از حیطه تجارت و بازار قرار دارد. به معنای واقعی کلمه، ما قبل سرمایه‌داری است. محول کردن کار خانگی بعنوان نقش خاص مقوله "زنان" بدین معنی است که این گروه در مقایسه با گروه "مردان" رابطه متفاوتی با تولید دارد. بدین ترتیب، فعلاً، زنان را بعنوان آن گروهی از مردم تعریف می‌کنیم که مسوول تولید ارزش‌های مصرفی ساده در فعالیت‌هایی هستند که در ارتباط با خانه و خانواده قرار دارند.

از آنجایی که مردان هیچگونه مسوولیتی در قبال این تولید ندارند، تفاوت بین دو گروه نیز در اینجا نهفته است. باید توجه کرد که زنان از تولید کالایی محروم نشده‌اند. آنها در کار مزدگیر شرکت می‌کنند، اما، بعنوان یک گروه، شر - کتشان معمولاً مساله‌ای گذراست و هیچ مسوولیت ساختاری در این حوزه ندارند. از طرف دیگر، مردان مسوول تولید کالایی هستند؛ در اصل آنها هیچ نقشی در کار خانگی ایفاء نمی‌کنند. برای مثال، وقتی هم‌کار تولید خانگی شرکت می‌کنند، حتی بیش از یک استثناء تلقی می‌شود؛ این کاری است که روحیه را تضعیف می‌کند، غیر مردانه و حتی برای سلامتی مضر است. (در صفحه اول ژورنال Vancouver Sun منتشره در ژانویه ۱۹۶۹ گزارشی است از مردان انگلیسی که سلامت خود را در معرض خطر می‌دانند، زیرا که می‌باید کار خانگی بسیار زیادی را انجام دهند!)

اساس مادی نقش ثانوی زنان را می‌بایست درست در همین تعریف از زنان یافت. درجا معهای که بیول تعیین‌کننده ارزش است، زنان گروهی هستند که کارشان خارج از اقتصاد بیولی است. کارشان ارزش بیولی ندارد، پس بی ارزش است، و بنا بر این حتی کار واقعی نیست. و این انتظاری بی‌جاست که خود این زنان که کاری بی ارزش انجام می‌دهند به اندازه مردان که برای پول کار می‌کنند، ارزش داشته باشند. از لحاظ ساختاری، نزدیک‌ترین چیز به شرایط زنان، شرایط کسان دیگری است که آنان نیز خارج از تولید کالایی قرار داشتند و یاد دارند، یعنی رعیت‌ها و دهقانان.

ژولیت میشل در مقاله اخیر خود درباره زنان موضوع را

اینطور توضیح می‌دهد: "در جوامع پیشرفته صنعتی، کار زنان تنها کاری حاشیه‌ای نسبت به کل اقتصاد است. در عین حال، انسان از طریق کار راست که شرایط طبیعی را تغییر می‌دهد و در نتیجه معرمانی سازد. تا زمانی که یک انقلاب در تولید رخ نداد، شرایط فعلی کار، موقعیت زنان را درون دنیای مردان تعیین خواهد کرد." (۶) بیان اینکه کار زنان حاشیه‌ای است، به معنی پذیرش تفاوت کار زنان و مردان است، بدون تحلیل آن. چنین کاری اما حاشیه‌ای نیست، صرفاً کار مزدگیر نیست، و بنا بر این به حساب نمی‌آید. او حتی کمی پائین تر در همان مقاله می‌گوید، "کار خانگی، حتی امروز، در مقایسه با کار تولیدی مقدارش بسیار زیاد است." او ارقامی برای روشن شدن این مطلب ارائه می‌دهد: در سوئد، ۲۳۴۰ میلیون ساعت در سال توسط زنان صرف کار خانگی می‌شود، در حالی که کار زنان در صنعت ۱۳۹۰ میلیون ساعت است. بانک جیس ما نهارتان، کار هفتگی زنان را بیش از ۹۹/۶ ساعت تخمین می‌زند.

میشل، روی عوامل اقتصادی کم تاکید می‌کند (در واقع، او اغلب مارکسیست‌ها را به "بیش از اندازه اقتصاد دگرا" بودن متهم می‌کند) و شتاب زده به عوامل روبنایی روی می‌آورد، زیرا متوجه می‌شود که "پیشرفت صنعتی تا بحال زنان را آزاد نکرده است". چیزی را که او نمی‌بیند، فقدان جا معهای است که در آن کار خانگی صنعتی شده باشد. انگلس متذکر می‌شود که "اولین شرط برای رهایی زنان شرکت دواره کل جنس زن در تولید اجتماعی است... و این نه فقط به این دلیل که صنعت مدرن در مقیاس وسیع هم‌مکان شرکت گسترده زنان را در تولید فراهم می‌کند و هم در واقع محتاج آن است، بلکه به این دلیل که بسوی تبدیل کار خصوصی خانگی به صنعت عمومی نیز میل می‌کند" (۷) او در همان قسمت می‌نویسد: "همین جا به نقد می‌بینیم که رهایی زنان و برابریشان با مردان تا زمانی که زنان خارج از کار مولد اجتماعی نگه داشته شده و به کار خانگی که کاری است خصوصی محدودند، ممکن نیست." چیزی را که میشل به حساب نیاورده این است که مشکل به این سادگی که زنان درگیر تولید صنعتی موجود شوند، نیست، بلکه پیچیده‌تر از آن یعنی تغییر تولید خصوصی کار خانگی به تولید اجتماعی است.

برای اکثر آمریکایی‌ها، کار خانگی بمثابه "تولید اجتماعی" تصاویر کتاب "دنیای متهور جدید" یا موسسه‌ای عمومی در مقیاس وسیع را تداعی می‌کند - چیزی بین یتیم - خانه و سرپناه - جایی که همه ما محور به زندگی خواهیم بود. به این دلیل، شاید لازم باشد مختصراً و بصورتی شما تیک و ساده بر ما هیت صنعتی کردن اشاره شود.

درواحد تولیدی ما قبل صنعتی، تولید در مقیاسی کوچک و قابل تکثیر است؛ یعنی تعداد زیادی واحدهای کوچک که همه‌کار مل و شبیه بهم هستند. معمولاً این گونه واحدهای تولیدی به تنگلی بر پایه خویشاوندی بنا شده و در عین حال دارای چند وظیفه هستند، وظائف مذهبی، تفریحی استراحتی، آموزشی و عملکرد جنسی به موازات عملکرد اقتصادی صورت می‌گیرند. در چنین شرایطی خصوصیات ارزشمند افراد، چیزهایی که به افراد اعتبار می‌بخشد، فقط

* در زبان انگلیسی واژه "انسان" و "مرد" یکی است. در نتیجه، می‌توان جمله مندل را طوری قرائت کرد که عبارت "شکل کار انسان" به "شکل کار مردان" تبدیل شود!

از طریق معیارهای اقتصادی صرف سنجیده نمی شوند؛ برای مثال در میان خصوصیات تأشید شده، رفتار شایسته با خانواده و با آماجی برای انجام وظایف نیز وجود دارند.

چنین تولیدی اصولاً برای مبادله نیست، اما اگر مبادله کالا به اندازه کافی اهمیت پیدا کند، افزایش بارآوری تولید لازم می شود. این افزایش در بارآوری تولید، بدنبال گذار به تولید صنعتی که باعث حذف واحدهای تولیدی بر مبنای کار فامیلی می شود، عملی است. واحد تولیدی بزرگ و غیر قابل تکثیر^x که فقط عملکردی اقتصادی دارد، جایگزین آن می شود، و دیگر اعتبار و موقعیت فقط از طریق مهارت های اقتصادی بدست می آید. تولید عقلایی می شود و رواند - مان آن به مراتب افزایش می یابد و هر چه بیشتر عمومی می گردد - بمشابه بخشی از یک شبکه بهم پیوسته احتمالی، گسترش عظیمی در پتانسیل مولداتسان رخ می دهد. تحت نظام سرمایه داری چنین نیروهای مولدی تقریباً بطور کامل صرف ایجاد سود خصوصی می شوند. اینها را می توان اشکال تولید سرمایه داری نامید.

اگر ما استدلال بالا را در مورد کارخانگی و پرورش اطفال در نظر بگیریم، واضح است که هر خانواده، هر خانه، واحد تولیدی منفردی را تشکیل می دهد، واحدی که ماهیتی ماقبل سرمایه داری دارد، درست مانند کشاورزان یا بافندگان روستایی که واحدهای تولیدی ماقبل سرمایه داری را تشکیل می دادند. مهمترین مشخصات اصلی آنها عبارتند از قابل تکثیر بودن، بر پایه خویشاوندی بودن و ماهیت خصوصی کار (جالب است که به مشخصات دیگر هم توجه کنیم، مثل: وظایف چندگانه خانواده و این واقعیت که خصوصیات مطلوب زنان پیرامون مسائل اقتصادی متمرکز نیستند، و غیره)، عقلایی شدن تولید که نتیجه گذار به تولید در مقیاس وسیع است، در این حوزه صورت نگرفته است.

صنعتی شدن، بخودی خود، نیروی عظیمی در خدمت سعادت بشر است. سرمایه داری است که با خود استعمار و وسیعیت را به همراه دارد و نه الزاماً، صنعتی شدن. دفاع از تبدیل کارخانگی به صنعت عمومی در نظام سرمایه داری با دفاع از این تغییر در جامعه سوسیالیستی کاملاً متفاوت است. در مورد دوم، نیروهای تولیدی برای رفاه انسان کار خواهند کرد و نه برای سود خصوصی، و نتیجه رهایی خواهد بود و نه محو انسانیت. و اینجا است که ما می توانیم از اشکال اجتماعی شده تولید صحبت کنیم.

قدم از این تعاریف جنبه تکنیکی آن نیست، بلکه بیشتر تفاوت میان دو شکل از صنعتی شدن است. ترس از چیزی شبیه سرمایه زخانه، بعنوان نتیجه تبدیل کارخانگی به اقتصاد اجتماعی، تحت نظام سرمایه داری واقعی است. اما، با تولید اجتماعی شده و الگوی انگیزه سود و تابعش یعنی کار از خود بیگانه، دلیلی ندارد که در جامعه ای صنعتی، صنعتی

x منظور از عبارت "غیر قابل تکثیر" این است که برخلاف واحدهای کوچک تولیدی ماقبل سرمایه داری (غیر صنعتی) که همه شبیه بهم هستند، واحدهای بزرگ صنعتی هر کدام منحصر بفرزند.

کردن کارخانگی، تولید بهتری از خانواده هسته ای⁺ امروز راسب نشود؛ یعنی، غذایی بهتر، محیطی راحت تر، مرا - قبتی به مراتب هوشمندانه تر و با عشق بیشتر از کودکان و غیره.

اغلب بحث به اینجا می کشد که در سرمایه داری نو، کار در خانه به مراتب کاهش یافته است. حتی اگر این واقعیت داشته باشد، از لحاظ ساختاری اهمیت ندارد. جز برای خیلی ثروتمندان که می توانستند برای انجام این کار کسی را استخدام کنند، برای اکثریت زنان حداقل غیر قابل کاهشی زکار ضروری که مربوط به مراقبت از خانه، شوهر و کودکان می شود، وجود دارد. برای زن شوهر کرده و بدون فرزند این حداقل غیر قابل کاهش کار، احتمالاً هفته ای ۱۵ تا ۲۰ ساعت خواهد بود، و برای زنی با بچه کوچک، این حداقل در حدود ۷۰ تا ۸۰ ساعت در هفته خواهد بود. (۸) (در مقابل پذیرش پرورش اطفال بعنوان کار مقامت می شود. این واقعیت را که کاری انجام گرفته، یعنی ارزش مصرفی تولید شده است، هنگامی می توان بروشنی مشاهده کرد که ارزش مبادله نیز در میان باشد - یعنی هنگامی که این کار بوسیله پرستار بچه، مرکز نگهداری از اطفال و یا معلمین صورت می گیرد. یکی از اقتصاددانان به نقد به این مسأله غریب اشاره کرده است که اگر مردی با خدمتکارش ازدواج کند، درآمد ملی را پائین می آورد، زیرا سواستی که به زنش می دهد، دیگر بعنوان مزد در نظر گرفته نمی شود). کاهش کارخانگی به حداقل امروزی نیز بر خراج است؛ برای خانواده ای کم درآمد، کارخانگی بیشتری لازم است. به هر حال، کارخانگی از لحاظ ساختاری به همان شکل باقی مانده است - مسأله ای مربوط به تولید خصوصی.

یک نقش خانواده، نقشی که در مدرسه به ما می آموزند و همه آنرا قبول دارند، ارضای نیازهای معنوی است: نیاز به نزدیکی، تجمع و روابط گرم و مطمئن. این جامعه راه دیگری برای ارضای این نیازها نمی گذارد؛ برای مثال، روابط کاری و یا دوستی هرگز بعنوان رابطه ای با اهمیت تقریباً یکسان با رابطه مزد - زن - کودک در نظر گرفته نمی شوند. حتی سایر روابط خویشاوندی به مراتب ثانوی هستند. این وظیفه خانواده در شرایط آن اهمیت بسیار دارد و باعث می شود که بتواند وظیفه دوم و صرفاً اقتصادی را که در بالا بحث شد، انجام دهد. مزد بگیران، شوهران - پسران، که در آمدشان آنها را نگه می دارد، مخارج کارمادری زن و نگهداری اطفال را نیز "پرداخت" می کنند. مزدیک مرد نیروی کار در نوعی را می خرد. اهمیت این نقش دوم خانواده را وقتی می توان تشخیص داد که واحد خانواده با طلاق از هم بیاشد. ادامه نقش اقتصادی، وقتی پای بچه در میان است، مسأله اصلی است؛ مرد باید به پرداخت برای کار زن ادامه دهد. دستمزداوبسه ندرت امکان نگهداری از خانواده دیگری را می دهد. در این صورت، نیازهای معنوی او قربانی ضرورت نگهداری از زن سابق و بچه ها می شود. وقتی تصادی پیش می آید، نقش

+ خانواده هسته ای "خانواده مدرن بورژوازی است که از خانوارهای ماقبل سرمایه داری کوچکتر است، غیر خویشاوند خونی را در بر نمی گیرد و معمولاً فقط شامل والدین و فرزندان است.

اقتصادی خانواده تقریباً همیشه بر نقش معنوی آن فاشنق می آید. و این درجا معنای رخ می دهد که می آموزانند نقش اصلی خانواده رضای نیازهای معنوی است. (۹)

خانواده هسته‌ای، بمثابه یک واحد اقتصادی، نیروی ثبات با ارزش برای جامعه سرمایه‌داری است. از آنجایی که تولیدی که در خانه صورت می‌گیرد بوسیله مزد شوهر - پسر پرداخت می‌شود، امکان او را در امتناع از فروش نیروی کارش در بازار شدت کاهش می‌دهد. حتی تحرک او در تغییر شغل نیز محدود است. زنان، که در بازار کار محل فعالی ندارند، به شرایطی که بر زندگی‌شان حکم فرماست نیز کنترل ناچیزی اعمال می‌کنند. وابستگی اقتصادی آنان، خود را بصورت وابستگی معنوی، انفعال، و سایر "مشخصات زنانه" نشان می‌دهد. او محافظه‌کار، ترسو و حامی وضعیت موجود است.

از این گذشته، ساختمان این خانواده به شکلی است که آن را بعنوان واحد مصرفی ایده‌آلی می‌سازد. اما این حقیقت، که به شکل گسترده‌ای در ادبیات جنبش زنان به آن توجه شده، نباید به این معنی تلقی شود که نقش اصلی آن است اگر تحلیل بالا صحیح باشد، خانواده باید اساساً بعنوان واحد تولیدی برای کارخانگی و پرورش اطفال در نظر گرفته شود. تمام افراد درجا مع سرمایه‌داری مصرف‌کننده هستند؛ سا - ختار خانواده صرفاً آن را بویژه برای مصرف بیشتر مساعسد می‌سازد. زنان بخصوص مصرف‌کنندگان خوبی هستند؛ و این طبیعتاً منتج از مسولیت آنان در قبایل خانه است. همچنین، موقعیت فرودست زنان، فقدان کلی یک حس قوی مقام و موجودیت، آنان را بیشتر از مردان قابل استثمار و در نتیجه مصرف‌کنندگانی بهتر ساخته است.

تاریخ زنان در بخش‌های صنعتی اقتصادی صرفاً بستگی به نیاز به کار در آن بخش دارد. زنان بعنوان ارتش عظیم ذخیره کار عمل می‌کنند. وقتی نیروی کار نیاز می‌شود (در اواصل صنعتی شدن، در طول دو جنگ جهانی، و غیره)، زنان بخش مهمی از نیروی کار را تشکیل می‌دهند. وقتی تقاضای کمتری برای کار هست (مثل حالا در نظام سرمایه‌داری نو) زنان بصورت نیروی کار اضافی در می‌آیند - اما این شوهرانشان هستند که از نظر اقتصادی مسولند و نه جامعه. "کیش‌خانه" در دوره پیدایش نیروی کار اضافی دوباره ظهور می‌کند و آن برای کانالیزه کردن زنان به خارج از اقتصاد بازاری استفاده می‌شود. و این کاری نیست ساده است، زیرا که نفوذایدنولوژی حاکم تضمین می‌کند که هیچکس، مردوزن، شرکت زنان در نیروی کار را خیلی جدی نگیرد. آنطور که ما آموخته‌ایم، کار واقعی زنان، در خانه است؛ و این در مورد زنی که شوهر کرده باشد یا نه، تنها باشد و یا رئیس خانواده صدق می‌کند.

همیشه مسولیت خانه با زن است. وقتی آنها بیرون از خانه کار می‌کنند، باید شکلی ترتیب انجام هر دو کار در خانه و خارج از خانه را بدهند (و با چاره‌ای دیگر برای آن بیندیشند). زن، مخصوصاً زن ازدواج کرده، بچه‌دار که بیرون از خانه کار می‌کند، صرفاً دوشغل دارد، شرکتشان در نیروی کار فقط وقتی امکان می‌یابد که ادامه مسولیت اولیه خود را در خانه تضمین کنند. این مساله بخصوص در کشورهای

مثل روسیه و کشورهای اروپای شرقی قابل مشاهده است. یعنی، در جاهایی که امکانات زنان در نیروی کار گسترش یافته ولی این گسترش به همان نسبت رهایی آنان را به همراه نداشته است. امکان دستیابی مساوی به کار خارج از خانه در حالی که یکی از پیش شرط‌های رهایی زنان است، بخودی خود برای زنان مساوات نخواهد آورد؛ تا زمانی که کارخانگی بعنوان تولیدی خصوصی و تحت مسولیت زنان باقی بماند، آنان صرفاً با رنگین دوکارا برخورد خود خواهند کرد.

دومین شرط ابتدایی برای آزادی زنان که از تحلیل بالا منتج می‌شود، تبدیل کاری که اکنون در خانه بعنوان تولید خصوصی صورت می‌گیرد به کاری است که تحت اقتصاد اجتماعی صورت بگیرد. دقیق‌تر، به این معنی است که مسولیت پرورش اطفال نباید تنها به دوش والدین باشد. جامعه باید شروع به تقبل مسولیت در قبایل کودکان کند؛ و وابستگی اقتصادی زنان و کودکان به شوهر - پسر باید ختمه یابد. سایر کارهایی که در خانه انجام می‌شود نیز باید تغییر کند - برای مثال؛ غذاخوری‌ها و لباسشویی‌های عمومی. وقتی چنین کاری به بخش عمومی منتقل شود، آنوقت است که پایه‌های مادی تبعیض علیه زنان از بین خواهند رفت.

اینها فقط پیش شرط‌ها هستند. اعتقاد به موقعیت فرودست زنان عمیقاً درجا معریشه دارد و برای از بین رفتن آن نیاز به تلاش عظیمی است. اما وقتی ساختارهایی که این طرز تفکر را ایجاد می‌کنند تغییر کنند، فقط آن وقت می‌توانیم امیدوار به پیشرفت باشیم. برای مثال، ممکن است تغییر به مراکز غذاخوری عمومی، صرفاً به این معنی باشد که زنان از آشپزخانه منزل به آشپزخانه‌های عمومی نقل مکان کنند. مطمئناً این خود یک پیشرفت خواهد بود، بخصوص درجا مع سوسیالیستی که کار اصولاً خصلت استثمارگری امروزی خود را نخواهد داشت. زمانی که زنان از تولید خصوصی در خانه آزاد شوند، احتمالاً خیلی مشکل خواهد بود که بتوان تقسیم کار جنسی فعلی را برای مدت درازی توجیه کرد. این مطلب رابطه متقابل دو پیش شرط داده شده در بالا را آشکار می‌کند: تساوی واقعی در امکانات شغلی، احتمالاً بدون آزادی از کارخانگی غیر ممکن خواهد بود، و صنعتی کردن کارخانگی بدون خروج زنان از خانه برای کار، غیر محتمل است.

ثابتاً بنظر آنرا دیده از نظر تئوریک، تغییرات ضروری در تولید که باعث خروج زنان از خانه شود، تحت نظام سرمایه‌داری ممکن است. یکی از منابع جنبش‌رهایی زنان می‌تواند این واقعیت باشد که تبدیل سرمایه‌داری تولید خانگی به نقد موجود است. مهدهای کودک وجود دارد، حتی اگر ناکافی و گران باشند؛ غذاهای حاضری، امکان تحویل غذا به خانه، خریدن غذا از خارج، همه جاگیر است؛ نرخ‌های خصوصی برای تعداد زیاد لباس برای خشک‌شویی‌ها و لباس‌شویی‌ها وجود دارد. اما، مخارج این کارها معمولاً از آنکه کامل به این تسهیلات جلوگیری می‌کند، و همه‌چیز در دسترس نیستند، حتی در آمریکا شمالی. این‌ها را می‌توان بعنوان شکل جنبشی در نظر گرفت تا یک شکل کامل. به هر حال، آنها بوضوح بعنوان آلترنا تویوسیتیم موجود - برای انجام اینگونه کارها وجود دارند. مخصوصاً در آمریکا که رشد "صنایع خدماتی" اهمیت بسیاری در حفظ رشد

اقتصادی دارد، تضاد بین این آلترنا تیوها و ضرورت نگه داشتن زنان در خانه افزایش خواهد یافت.

نیاز به نگه داشتن زنان در خانه از دو جنبه اصلی نظام فعلی نشأت می گیرد. اول اینکه، مقدار کار پرداخت نشده وانجا شده بوسیله زنان بسیار زیاد است و برای صاحبان وسائل تولیدی بسیار سودبخش. پرداخت به زنان برای این کار، حتی در حد حداقل دستمزد، به معنای باز توزیع اساسی ثروت خواهد بود. امروزه، نگهداری از خانواده نوعی مالیات پنهان بر درآمد دستمزد بگیران است - مزد مردان در ازای نیروی کار رد و نافرست، و مشکل دوم این است که آیا اقتصادی می تواند برای بکارگرفتن همه زنان به عنوان بخشی از نیروی کار معمولاً شاغل به اندازه کافی توسعه یابد. اقتصاد جنگی برای کشیدن بخشی از زنان به داخل اقتصاد کافی بود، اما نه برای ایجاد دنیا به همه آنها یا تقریباً همه آنها. اگر بحث شود که شاغل ایجاد شده بوسیله صنعتی کردن کارخانگی خود باعث ایجاد این نیاز خواهد شد، می توان در مقابل به این نکات اشاره کرد: (۱) گرایش های نیرومند اقتصادی در خدمت حفظ وضع موجود و برضد سرمایه داری کردن کارخانگی که در بالا بحث شد، در کارند. (۲) صنایع خدماتی فعلی که تا اندازه ای علیه این گرایش ها عمل می کنند، قادر نبوده اند رشد نیروی کار را حتی به شکل کنونی آن جذب کنند. گرایش موجود در صنایع خدماتی، صرفاً در جهت ایجاد "کم کاری" در خانه است و برای زنان امکانات شغلی جدیدی بوجود نیاورده است. تا وقتی که این وضع وجود دارد، زنان بصورت بخش بی در دسترس و انعطاف پذیرتر از ارتش ذخیره صنعتی باقی خواهند ماند. ادغام مساوی آنان در نیروی کار شاغل که می تواند برای سرمایه داری کردن کارخانگی نیز فشار بگذارد، فقط وقتی ممکن است که اقتصاد گسترش یابد. چنین گسترشی تحت نظام سرمایه داری مدرن، فقط تحت شرایط بسیج تمام و کمال جنگی تحقق پذیرفته است.

بعلاوه، اینگونه تغییرات ساختاری مستلزم انهدام کامل خانواده هسته ای کنونی است. عملکردهای شبات آور و مصرفی خانواده و همچنین کیش خانواده که باعث دورنگهداشتن زنان از بازار کار می شود، آنقدر برای سرمایه داری اهمیت دارند که نگذارند به سادگی از بین بروند. و در یک سطح کمترینیادی، حتی اگر این تغییرات ضروری در ما هستند تولید خانگی تحت نظام سرمایه داری بدست آید، نتایج نامطلوبی بیار خواهد آورد که به معنی کشیدن تمام روابط انسانی به حوزه روابط پولی خواهد بود. پراکندگی و انزوای شدید مردم در جامعه غرب به نقدها اندازه کافی ناخوشایند است که تحمل چنین انزوای روحی کاملی را مورد شک قرار دهد. بنظر می آید که در واقع یکی از عمده ترین واکنش های منفی احساسی علیه جنبش های زنان دقیقاً ناشی از همین ترس باشد. اگر مساله این است، پس باید به بدیل های موجود - تعاونی ها، کمیونس ها، غیره - اشاره کرد تا نشان داده شود که در واقع، اگر ساختارهای دیگری جایگزین خانواده هسته ای شوند، نیازهای روحی برای همبستگی و گرمی روابط انسانی بهتر ارضاء خواهند شد.

در بهترین شکلش، سرمایه داری کردن کارخانگی فقط می تواند به زنان همان آزادی محدودی را بدهد که جامعه سرمایه داری به اکثر مردان داده است. این حرف ما به این

معنی نیست که زنان می باید برای خواست رهایی از تبعیض منتظر شوند. زمینه های مادی برای موقعیت فعلی زنان وجود دارد، نسبت به ما فقط تبعیض روانی شوبدلکه استثمار می شویم. در حال حاضر، کار پرداخت نشده ما در خانه برای کارکرد سیستم ضروری است. فشار ایجاد شده بوسیله زنانی که بر ضد چنین نقشی مبارزه می کنند، موثر بودن این استثمار را تخفیف خواهد داد. بعلاوه، چنین مبارزه ای می تواند مانع عملکرد خانواده شود و ممکن است خارج کردن زنان از نیروی کار را کمتر موثر کند. امید است که همه اینها انتقال به جامعه ای را که تغییرات ساختاری لازم در تولید و اقتصاد صورت خواهد گرفت، تسریع کند. چنین انتقالی بدون تردید مستلزم یک انقلاب است؛ وظیفه ما این است که تضمین کنیم تغییرات انقلابی در جامعه، واقعاً به ستم بر زنان خاتمه دهد ●

یادداشت ها

- 1- **Marion DIXON, Secondary Social Status of Women.**
- 2- بحث سولوژیک السنه اولس بحنی بود که مورد استفاده قرار گرفت، اما معمولاً بوسله نویسندگان بوسالست حدی گرفته نمی شود. "حسن و طبیعت" **Margaret MEAD** اولس توضیح اهمیت فرهنگ بحای سولوژی است.
- 3- به گروه یادسته بطور کلی اطلاق می شود. زنان بعنوان فرد می تواند خود را تا اندازه ای از کار اجتماعی کردن اطفال (**Socialism**) آزاد کند (و حتی می تواند در مواردی به موقعیت اقتصادی دلخواهی برسد)، اما اکثریت زنان جیس شانی را ندارند.
- 4- ارنست مندل: "کارگران تحت نظام سرمایه داری نو" رساله ایراد شده در دانشگاه ساسیون فریزر. (در دانشکده علوم سیاسی، جامعه شناسی و مردم شناسی، دانشگاه ساسیون فریزر، برنایی، کانادا موجود است).
- 5- ارنست مندل: "مقدمه ای بر تئوری اقتصادی مارکسیستی" (نیو-یورک، انتشارات مریت، ۱۹۶۷)، صص ۱۱-۱۵.
- 6- ژولیت میشل: "زنان: طولانی ترین انقلاب" **New Left Review**، دسامبر ۱۹۶۶.
- 7- فردریک انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" (مسکو، انتشارات پروگرس، ۱۹۶۸)، فصل ۹، صص ۱۵۸. شواهد مردم شناسانه مورد اطلاع انگلس نشان می دادند که زنان دوران اولیه بر مردان تسلط داشتند. مردم شناسی مدرن این تسلط را مورد تردید قرار داده است، اما شواهدی در مورد موقعیت برابر زنان در حوامع مادرسالارانه بدست داده اند (جوامعی که انگلس از آنها به عنوان نمونه استفاده کرده است). مباحثات انگلس در این کتاب مستلزم بدترش این تسلط اولیه زنان نیست، بلکه بحث بیشتر بر سر برابری اولیه آنان است. بنا بر این نتیجه گیری های والراما بنا بر مد تعمیم نیستند.
- 8- این ارقام به سادگی قابل محاسبه است. برای مثال، اریک رن اردواج کرده بدون سخته، انتظار می رود که هر هفته غذا بیزد و ظروف را بشوید (۱۵ ساعت)، خانه را تمیز کند (۴ ساعت)، لباس ها را بشوید (۱۵ ساعت) و خرید کند (۱۵ ساعت)، این ارقام حداقل لازم کار برای بحام این فصل کارها در هفته است. در کل، ۱۶ ساعت که احتمالاً خیلی کمتر از واقعیت است. با وجود این برعکس برابری است با نصف کار هفته ای مشاغل عادی.
- 9- برای مشاهده چنین ندرسی، به هر نوع مطلب بر سر خانواده در دبستان رجوع شود.